

اقتصاد سیاسی ترامپیستی و تاثیر آن بر اقتصاد تجاری چین و آسیا

دکتر قدرت احمدیان^۱

ندا کهریزی^۲

چکیده

ایالات متحده بجز در یک مدت کوتاه که بر سیاق انزواطلیبی پیش رفت؛ همواره سیاست خارجی خود را بر اصول و نگرشی چندجانبه‌گرایانه بنا نموده‌است. دولت اواما در راستای لیبرالیسم اقتصادی و اصول تجارت آزاد جهت پیشبرد عناصر فراصنعتی شدن آمریکا گام برداشت. با روی کار آمدن دولت ترامپ این اصول ملغی و نگرشی نوین مبنی بر ملی‌گرایی اقتصادی و واپس‌گرایی از فرآیند فراصنعتی شدن و حمایت از صنایع داخلی بدور از هرگونه امتیازدهی در عرصه تجارت خارجی اتخاذ شد. جنگ تجاری چین و ایالات متحده برآیند این نگرش و رهیافت اتخاذی است. تاثیر و تاثر از جنگ تجاری میان دو قطب برتر اقتصاد جهانی بر سایر نقاط سیستم بین‌الملل بسیار قابل تامل است. پرسش اصلی مقاله این است که "رویکرد اقتصادسیاسی ترامپسیسم در قبال چین چه برآیند و پیامدی بر اقتصاد تجاری چین و آسیا خواهد گذاشت؟" در پاسخ با اتخاذ روش توصیفی تحلیلی و با بهره‌گیری از ابزار کتابخانه‌ای می‌توان فرض گرفت که "رویکرد ملی‌گرایانه اقتصادی ترامپیستی، موجب ایجاد و گسترش مبادلات اقتصادی چین با آسیا خواهد شد". هدف این مقاله با استفاده از چارچوب اقتصادسیاسی در قالب نظریه نئومرکانتیلیسم، بررسی بعدی نوین از رویکرد ایالات متحده که در قالب جنگ تجاری با چین بروز یافته و موجب راهیابی چین به بازارهای نوین و گسترش مبادلات با آسیا (آسیای مرکزی، شرق، خاورمیانه) شده‌است، می‌باشد.

• واژگان کلیدی

ترامپیسم اقتصادی، نئومرکانتیلیسم، حمایت‌گرایی، جنگ تجاری، اقتصاد تجاری آسیا.

در اصول سیاست خارجی ایالات متحده، تاکید بر روابط همکاری جویانه اقتصادی و سیاسی با سایر دولت‌ها اعم از کشورهای غربی و اتحادیه اروپا و چه آسیای مرکزی و شرق آسیا هرچند گاهی با گستره کم و یا زیاد، همواره وجود داشته‌است. روابط گسترده ایالات متحده با چین بالاخص در بعد تجاری شاهد این مدعاست. دلایل ژئوپلیتیک، ارتباطات اندک تجاری، راهبردهای طرفین، نگرش سیاسی و حفظ توازن و توسعه همکاری در یک رشته جبهه‌های مشترک از مهم‌ترین دلایل تداوم و بهبود مستمر روابط طرفین طی چند دهه اخیر بوده‌است. این روند با گسترش همکاری‌ها بالاخص در حوزه تجاری و اقتصادی تداوم داشته‌است. امری که در حیطة منافع ایالات متحده و چین بوده و دو کشور از این مناسبات منتفع شده‌اند.

اما با روی کار آمدن ترامپ خط بطلان بر این اصول کشیده شد. پس از انتخابات ۲۰۱۶، جهان با بازتعریف نقش، اهداف و منافع آمریکا در عرصه نظم بین‌الملل توسط دولت ترامپ، مواجه شد. تفاوت بین نگرش اقتصادسیاسی دولت وی و دولتمردان پیش از او بسیار است. امری که در نوع سیاست اتخاذ شده وی محرز است. شاید ایالات متحده در هیچیک از دوره‌های تاریخ خود، اصول و اقداماتی اینچنین حمایت‌گرایانه ندیده بود. با نگاهی اجمالی به دوران ریاست جمهوری قبلی تفاوت فاحش در مبانی و نگاه اقتصادسیاسی ترامپ قابل مشاهده است. دولت‌های قبل و بالاخص دولت اوباما بر حفظ و گسترش همکاری‌ها در ابعاد گوناگون با قدرت‌های دیگر و لزوم ارتباطات میان دول نظام بین‌الملل تاکید داشته‌اند.

دولت اوباما به ابعاد گوناگون فراصنعتی شدن به عنوان فرصتی برای شکوفایی بیشتر و گسترده‌تر اقتصادسیاسی ایالات متحده می‌نگریست. اما در نقطه مقابل، دولت ترامپ با اصل مهم سیاست خارجی وی در راهبرد نخست آمریکا، با بکارگیری ابزارهایی چون برقراری مجموعه‌ای از قوانین رفع محدودیت جهت تحریک سرمایه‌گذاری، ایجاد تعرفه‌های بالا جهت واردات فولاد و آلومینیوم برای تقویت صنایع اصلی، اظهارات مقتدرانه علیه انتقال اجباری اموال و تکنولوژی آمریکا بویژه توسط چین، خروج از نهادها و سازمان‌ها و رژیم‌های بین‌المللی و برقراری تعرفه‌های تنبیهی و افزایشی بر کالاهای وارداتی بالاخص کالاهای چینی، ایالات متحده را از عرصه فرا صنعتی دور کرده‌است. دولت ترامپ چین را کشوری می‌داند که بدون پرداخت هزینه گزاف توانسته از موقعیت ارتباطاتی ویژه خود با ایالات متحده بهره گرفته و اقتصاد خود را رونق

دهد. تعمیق رویکرد ملی‌گرایانه اقتصادی مبتنی بر حمایت‌گرایی ترامپ تا بدانجا پیش رفت که جنگ تجاری میان ایالات متحده و چین را کلید زد. به جهت اعمال جنگ تجاری میان دو اقتصاد برتر جهانی، ابعاد آن گسترده و تسری‌بخش خواهد بود و تنها شامل اقتصاد طرفین نخواهد بود. پرسش اصلی مقاله این است که "رویکرد اقتصادسیاسی ترامپیسم در قبال چین چه برآیند و پیامدی بر اقتصاد تجاری چین و آسیا خواهد گذاشت؟" در پاسخ با اتخاذ روش توصیفی تحلیلی و با بهره‌گیری از رویکرد کتابخانه‌ای می‌توان فرض گرفت که "رویکرد ملی‌گرایانه اقتصادی ترامپیستی، موجب ایجاد و گسترش مبادلات اقتصادی چین با آسیا (آسیای مرکزی، شرق و خاورمیانه) خواهد شد". نویسندگان مناسبترین چارچوب تئوریک را مرکانتیلیسم و بعد نوین آن نئومرکانتیلیسم دانسته و در چندین بخش اعم از پیشینه، چارچوب نظری، تغییر در رویکرد اقتصاد سیاسی ایالات متحده، تاثیر رویکرد ایالات متحده بر چین، برآیند رویکرد اقتصادسیاسی بر روابط چین و آسیا و در نهایت نتیجه‌گیری، به بررسی فرضیه اصلی پرداخته‌اند.

۱- پیشینه

در ذیل به اختصار به چند نوشتار که به موضوع مورد بررسی نزدیک بوده‌اند اشاره می‌شود: در گزارشی از مرکز بررسی‌های استراتژیک با عنوان "راهبرد امنیت ملی ترامپ؛ گونه جدیدی از مرکانتیلیسم" نوشته سلمان احمد و الکساندر بیک با ترجمه مترجمان این مرکز با رویکردی مقایسه‌ای راهبرد امنیت ملی اوپاما و ترامپ بررسی شده است (احمد، 2017: 18_25). در این گزارش در خصوص راهبرد امنیت ملی ترامپ تنها به توضیحی مختصر بدون اشاره مکفی به رخدادهای و اقدامات وی کفایت شده است. همانطور که از عنوان مطلب برمی‌آید، نویسندگان می‌توانستند با بررسی دقیق‌تر، ابعادی کامل از رویکرد مرکانتیلیستی ترامپ ارائه دهند.

مقاله بررسی علل و زمینه‌های گسترش روابط ایران و چین در عصر پسابرجام نوشته رضا امیری و محبوبه صالحی خنار با طرح این پرسش که چه عواملی در گسترش مناسبات ایران و چین پس از توافق نهایی هسته‌ای یا برجام نقش مهمی ایفا نموده‌اند به تاثیر عواملی چون اهمیت ژئوپلیتیک ایران، بی‌اعتمادی نسبت به غرب، لزوم مقابله با افراط‌گرایی در گسترش همکاری‌های دوجانبه اشاره نموده است (امیری، ۳۳): نویسندگان مقاله می‌توانستند با دیدی وسیع‌تر و نگرشی جامع‌تر به یکی از متغیرهای اصلی موثر بر نگاه نوین چین به سوی آسیا

پرداخته و از سویی دیگر با توجه به گسترش روابط تجاری و اقتصادی چین در آسیا، نه تنها فقط ایران اسلامی بلکه سایر کشورهای آسیایی را مد نظر قرار دهند.

در نوشتاری با عنوان "ظهور چین؛ چالش‌های ایالات متحده آمریکا در مواجهه با قدرت روزافزون چین در روابط بین‌الملل" نوشته محمدحسن خانی و محمد مسرور با مفروض قرار دادن رقابت میان چین و آمریکا به بررسی چالش‌هایی پرداخته که ظهور چین در مقابل آمریکا قرار می‌دهد و این چالش‌ها را در پنج حوزه مطرح نموده است (حسن خانی، ۱۳۹۶: ۱۶۰). حوزه اقتصادی را که می‌توان مهم‌ترین حوزه رقابتی میان دو قطب برتر اقتصادی دانست در این مقاله به صورت کلی مطرح شده است (حسن خانی، ۱۳۹۶: ۱۷۲) در حالی که قابلیت این بود که با دیدی جامع‌تر مورد بررسی قرار گرفته و نویسندگان مقاله تاثیر ابعاد گوناگون رقابت اقتصادی را مورد بررسی قرار دهند.

مقاله‌ای با عنوان "مبنای ژئوپلیتیک راه ابریشم؛ آمریکا و چین در آسیای مرکزی" نوشته ماندانا تیشه‌یار و مجتبی تویسرکانی با هدف مقایسه گفتمان ژئوپلیتیک پشتیبان روایت‌های آمریکایی و چینی راه ابریشم نوین در آسیای مرکزی تدوین شده است. فرضیه مقاله این است که برغم توسل ایالات متحده به استعاره راه ابریشم، طرح راه ابریشم نوین این کشور در آسیای مرکزی بر بازتعریف ژئوپلیتیک سلطه و طرح کمربند - راه چین بر ژئوپلیتیک انتقادی بنا شده است. (تیشه‌یار، ۱۳۹۶: ۱۰) در این مقاله نویسندگان به یکی از دلایل اصلی گسترش و تعمیق این طرح عظیم اقتصادی در آسیای مرکزی اشاره‌ای نداشته و در واقع رقابت و منازعه تجاری آمریکا و چین را مدنظر قرار نداده‌اند. از سوی دیگر، به بررسی و تدقیق روایت‌های آمریکا و چین در قالب اقتصادی بسیار جامع‌تر می‌توانست پرداخته شده و علت اصلی بیان و مطرح شود و برغم استفاده از منابع سال ۲۰۱۷ به دلایل اقتصاد سیاسی پرداخته نشده است.

۲- چارچوب نظری؛ اقتصاد سیاسی نئومرکانتیلیستی

بنیان نئومرکانتیلیسم: مرکانتیلیسم که گاه از آن به صورت ناسیونالیسم اقتصادی یاد می‌شود، یکی از مکاتب اندیشه است که برای تشریح اقتصاد سیاسی بین‌الملل مورد توجه قرار می‌گیرد. تاثیر این رویکرد بر تحول نظام روابط بین‌الملل قابل ملاحظه بوده است؛ زیرا بحث اولیه آن دایر بر اینکه سیاست خارجی اقتصادی باید منعکس کننده منافع دولت‌ها باشد، با روند دولت‌محوری آن زمان سازگاری داشت؛ زیرا اصولاً فلسفه اقتصادی این رویکرد این است که

مدیریت اقتصادی بخشی از تلاش دولت‌ها برای تعقیب منافع ملی به صورت ثروت، قدرت و اعتبار است. مرکانتیلیسم خود محور و خود نگهدار بوده و توجهی به بهبود کیفیت زندگی انسانی و همکاری میان دولت‌ها در نظام بین‌الملل نمی‌کرد (قوام، ۱۳۹۰: ۱۰۶-۱۰۵)

این دیدگاه در اوایل قرن بیستم و پس از بحران بزرگ دهه ۱۹۳۰ تحت عنوان واقع‌گرایی مطرح شد. واقع‌گرایان فرضیات و ادبیات منسجم‌تری نسبت به اسلاف خود ارائه دادند. آنها همواره بر این فرض تأکید داشته‌اند که دولت‌ها عوامل مسلط در عرصه اقتصاد سیاسی بین‌الملل هستند. دولت‌ها در نظام هرج و مرج زده بین‌الملل، قاضی نهایی رفتار خویش محسوب می‌شوند و در پی حداکثر کردن منافع خود هستند. هر کشور باید آماده دفاع از خود بوده و برای حمایت و حفظ بقای خویش تنها به قدرت و منافع خود وابسته باشد. بر این اساس همکاری نهادینه و پایدار بین کشورها تقریباً محال است. واقع‌گرایان، دولت‌ها را بازیگرانی عقلایی فرض می‌کنند که بر مبنای محاسبه سود و زیان عمل می‌نمایند. بر اساس چنین مفروضاتی، واقع‌گرایان به این مسئله که چگونگی توزیع قدرت بین‌المللی، شکل و نوع اقتصاد بین‌الملل را تحت تأثیر قرار می‌دهد توجه دارند. (موسوی شفایی، ۱۳۸۶: ۱۱۱-۱۱۰).

مرکانتیلیسم در واقع بیانگر دغدغه‌های نخبگان سیاسی در آغاز پیدایش دولت مدرن بود. از آنجا که در آن دوران مسئله شکل‌گیری و انسجام دولت ملت بالاترین اولویت را داشت، فعالیت‌های اقتصادی نیز در خدمت هدف ایجاد دولت قوی درآمد. مرکانتیلیست‌ها در عرصه بین‌الملل، به بازی حاصل جمع صفر اعتقاد داشتند. در این دیدگاه واحد اصلی تحلیل، دولت‌ها بوده‌اند و از آنجا که قدرت اقتصادی دولت‌ها، پایه توان نظامی آنهاست باید مراقب دستاوردهای اقتصاد یکدیگر باشند و بر همین اساس همکاری (اقتصادی) میان دولت‌ها در عرصه بین‌الملل اگر نگوئیم محال، بسیار دشوار است.

در مرکانتیلیسم با کاهش واردات و در مقابل افزایش مجموع صادرات هدف افزایش ثروت سرزمینی را دنبال می‌کند. مرکانتیلیست‌ها همگی بر این عقیده اتفاق نظر دارند که کشور به هر ترتیبی که هست باید به هدف سیاست تراز بازرگانی مثبت دست یابد (تفضلی: ۴۷)

به هر حال، برای تحقق شکوه و ثروت، دولت‌های مرکانتیلیستی باید دو کار را انجام دهند: یکی جهت دادن به اقتصاد داخلی خود تا آنجا که به یک موازنه دلخواه تجاری برسند. در حقیقت، هدف آنها تولید کالا برای صدور است، در حالی که هم زمان سطح واردات را پایین نگاه می‌دارند. دومین کار هدایت صنایع در راستای ارزش افزوده در سایه ورود مواد خام ارزان قیمت

است. در این روند دولت‌های مَرکانتیلیست روی محصولات ساخته شده خارجی، تعرفه‌های سنگین گمرکی اعمال می‌کنند و در عین حال به صنایع داخلی هم یارانه می‌دهند. بایستی میان مَرکانتیلیسم تدافعی (خوش‌خیم) و تهاجمی (بدخواه) تمایز قائل شد. در حالی که اولی درصدد حمایت از ارزش‌های حیاتی و حفظ استقلال یک دولت در مقابل جریان بین‌المللی شدن تولید است، دومی به دنبال راه‌اندازی جنگ اقتصادی علیه سایر دولت‌ها و پیروزی بر آنهاست (قوام، ۱۳۹۰: ۱۰۶)

اندیشه نئومرکانتیلیستی؛ نداوم رهیافت مَرکانتیلیسم: نباید تصور کرد که رویکرد مَرکانتیلیسم مربوط به گذشته است و امروز اعتباری ندارد. سیاست‌های حمایتی دولت و دیدگاه‌های نئومرکانتیلیستی نشان‌دهنده این است که وضعیت چنین نیست. به گونه‌ای که امروزه تعهدات بنیادی ایدئولوژیک مَرکانتیلیسم دایر بر اینکه سیاست خارجی اقتصادی باید مبتنی بر افزایش ثروت، بالا بردن توانایی و قدرت باشد، هنوز اعتبار خود را حفظ کرده‌است (قوام، ۱۳۹۰: ۱۰۶)

نظریه مَرکانتیلیسم مانند نظریه‌های مارکسیسم و لیبرالیسم تحول آشکاری به خود ندیده است. نئومرکانتیلیست اقتصاد سیاسی بین‌المللی در اواخر دهه ۱۹۷۰ عکس‌العمل خود را نسبت به استدلال‌های ضعیف لیبرال و مارکسیستی تغییر داد. بنا بر این، یک مکتب نظری بر اساس اصلاح واقع‌گرایی روابط بین‌المللی و بازخوانی ویر ایجاد می‌شود. نظریه پردازان نواقع‌گرایی اقتصاد سیاسی بین‌المللی میراث‌دار سنت تجربی مَرکانتیلیسم، تاریخ‌گرایی و واقع‌گرایی هستند که بر اهمیت قدرت دولت در امور اقتصادی تاکید دارند (محمدی: ۳۹). در مرکز نئومرکانتیلیسم این فرض وجود دارد که دستگاه نسبتاً پایدار دولتی کاملاً به فرآیندهای اقتصادی هم در سطح ملی و هم در سطح بین‌المللی شکل می‌دهد. چنین دیدگاهی این موضوع را قبول ندارد که منافع سیاسی دولت همواره بر نیروهای اقتصادی حاکم خواهد بود، در عوض، به روابط پیچیده و متقابل سیاست و اقتصاد توجه دارد. این دیدگاه دولت را همچون الگوی روابط نهادی قدرت می‌داند که حاصل کشمکش سیاسی - تاریخی خاصی است (محمدی: ۴۰)

این نظریه، فرضیه لیبرالیسم مبنی بر افزایش ثروت دولت‌ها در نتیجه خودکفایی مصرف‌کنندگان را انکار می‌کند و در عوض کنترل دولت بر افراد و شرکت‌ها برای اطمینان از رفتار شرکت‌های اقتصادی هماهنگ با منافع ملی ثابت همچون جایگاه نسبی کشور را ضروری می‌داند.

کنترل دولت بر منابع اقتصادی داخلی و خارجی استراتژی ضروری برای رسیدن به فرجام عالی حداکثرسازی قدرت ملی در رابطه با رقبا و کاهش آسیب‌پذیری‌های همگرایی در درون اقتصاد جهانی است. اتکای این نظریه در برابر منطق حاصل جمع متغیر لیبرالیسم بر منطق حاصل جمع صفر مخالف با منافع ملی دولت‌هاست. لیبرالیسم با حمایت از رقابت اقتصادی و جریان آزاد تجارت بدون موانع محدودیت‌ساز در تقابل آشکار با سیاست حفاظت از بازارهای وابسته به دولت با هدف افزایش شکوفایی و امنیت ملی در نئومرکانتیلیسم است (رفیع، ۱۳۹۵: ۳۷).

نئومرکانتیلیسم (حمایت‌گرایی تجاری اقتصادی) بر توسعه اقتصادی و افزایش ثروت ملی در نظام بین‌الملل به جای نظامی‌گری صرف تأکید دارد. این رهیافت در تقابل آشکار با بازار آزاد لیبرالیسم قرار دارد و خواهان حفاظت از منافع دولتی و تثبیت جایگاه سیاسی و نظامی برای شکل دادن به عملکردهای داخلی و بین‌المللی بازار است. نئومرکانتیلیسم موافق با نواقح‌گرایی نظام آنارشیک بین‌الملل را به سوی رقابت و حداکثرسازی قدرت برای تثبیت حاکمیت و امنیت ملی فرض می‌کند. این نحله دولت‌ها را به کنترل منابع خارجی و جریان‌های مالی بین‌الملل و کاهش آسیب‌پذیری از قواعد اقتصادی هدایت می‌نماید (gerriey & padoan, 1986: 84).

اصول حمایت‌گرایی: از اصول بنیادی رهیافت مرکانتیلیسم و نحله نوین آن یعنی اندیشه نئومرکانتیلیستی، اصل حمایت‌گرایی است. حمایت‌گرایی سیاستی قلمداد می‌شود که تأثیر مهلکی بر مردم کشورها دارد. سیاست‌هایی که از صنایع غیر رقابتی در برابر اصول بازار حمایت می‌کنند تجارت بین‌الملل را به فساد می‌کشانند، تقاضا در بازار را تحریف می‌کنند قیمت‌ها را به طور تصنعی پایین می‌آورند و ناکارایی را تشویق می‌نمایند و در عین حال به تجار منصف اجحاف می‌کنند. حمایت، شعار صاحبان منافع خاص یا متنفذان در جامعه است و حکومت باید در راستای تأمین منفعت ملی با آنها مقابله کند. حمایت، ملت‌های در حال توسعه را از ورود به بازار جهان‌گستری که در آن می‌توانند از مزیت داخلی خود از لحاظ نیروی کار ارزان بهره‌برداری کنند محروم می‌سازد و از این طریق به آنها اجحاف می‌کند. (برچیل، 1393: 111-112)

اصطلاح حمایت‌گرایی بیشتر در زمینه اقتصاد بکار می‌رود حمایت‌گرایی یک سیاست اقتصادی برای محدود کردن تجارت بین‌الملل است. تجارت ممکن است با تعرفه بالا در مورد کالاهای وارداتی یا صادراتی، سهمیه محدود، انواع مقررات محدودکننده دولت برای جلوگیری از واردات و قوانین ضد دامپینگ طراحی شده برای حفظ صنایع داخلی از تصرف یا رقابت خارجی محدود شود. این سیاست اقتصادی با ضد جهانی‌سازی همسو است. در واقع، به سیاست‌ها یا

آموزه‌هایی اشاره دارد که از کسب و کار و برآیندهای زندگی در داخل یک کشور با محدود کردن یا تنظیم تجارت بین کشورهای خارجی محافظت می‌کند. تقریباً همه اقتصاددانان مدرن موافقتند که حمایت‌گرایی مضر است زیرا هزینه‌های آن از مزایا بالاتر است و مانع از رشد اقتصادی می‌شود.

این سیاست در تقابل با تجارت آزاد تعریف می‌شود. تجارت آزاد سیستمی است که تجارت کالاها و خدمات بین کشورها یا در داخل کشورها بدون محدودیت‌های دولتی و مداخلاتی از قبیل مالیات و تعرفه، موانع غیر تعرفه‌ای مانند قانون تنظیم مقررات و سهمیه‌ها اعمال می‌شود. یکی از قوی‌ترین استدلال‌ها برای تجارت آزاد توسط اقتصاددان کلاسیک دیوید ریکاردو در تحلیل خود از مزیت نسبی ارائه شده که چگونگی کسب منفعت طرفین (کشورها، مناطق یا افراد) از تجارت را در صورت هزینه و فرصت تولید توضیح می‌دهد. (fouda,2012:351)

حمایت‌گرایی اقتصادی بهترین تجربه چانه‌زنی میان گروه‌های ذی‌نفع داخلی است. از این دیدگاه عقلانیت در سطح گروهی و سازمانی بکار گرفته می‌شود. تقاضای سیاسی داخلی برای برقراری تعرفه‌ها توأم با تقاضای فرعی و عرضه (انجام دادن خدمات دولتی و اجتماعی) وجود دارد. وظیفه این دو ایجاد موانع تعرفه‌ای و غیر تعرفه‌ای در راستای ایجاد تعادل اقتصادی است (محمدی: ۴۴)

دولت‌ها با افزایش قدرت نسبی و با هدف کسب سهم بیشتر در بازار آزاد، سیاست‌های حمایتی مدافع صنایع داخلی را اجرا می‌کنند. از اینرو نسبت به عملکرد بنگاه‌های اقتصادی خصوصی و غیردولتی بدبین هستند و در مقابل از کاربرد قدرت دولتی برای افزایش ثروت ملی حمایت می‌کنند که در نهایت به افزایش قدرت دولت می‌انجامد. از این منظر، کنترل دولت بر منابع اقتصادی داخلی و خارجی، استراتژی ضروری برای رسیدن به فرجام عالی حداکثرسازی قدرت ملی در رابطه با رقبا و کاهش آسیب‌پذیری‌های همگرایی در درون اقتصاد جهانی است (رفیع، 1395: 37-38).

در چارچوب فعلی، مشخصه‌های برجسته‌تر مرکانتیلیسم عبارتند از: عدم‌پذیرش مباحث کمونیستی به نفع ناسیونالیسم سیاسی و اقتصادی صریح، دریافت صفر و صدی از منافع دولت‌های مختلف در تجارت بین‌المللی. مرکانتیلیسم اصولاً تفکری ناسیونالیستی بود. این مکتب به دنبال برتری قدرت کافی برای قانون‌گذاری برای دیگر کشورها، تسخیر قلمروهای همسایه یا مستعمره‌های برون‌مرزی یا شکست دادن دشمنان خود در جنگ بودند. این یک دکترین کلی بود که قدرت به عنوان ابزاری برای محافظت از ثروت و انباشت آن ضروری است. در حالی که ثروت یک منبع راهبردی ضروری برای تولید قدرت و پشتیبانی از اعمال قدرت بود. نگرانی‌های

امروزی در خصوص توانایی ایالات متحده برای رقابت با چین و پیامدهای بالقوه سیاست‌های بین‌المللی اشکال مدرن این چالش هستند. کشورداری اقتصادی یعنی استفاده از ابزارهای اقتصادی برای دستیابی به اهداف سیاسی و استفاده از ابزارهای دیپلماتیک و نظامی برای پیشبرد اهداف اقتصادی میراثی از مرکانتیلیسم است (احمد، ۱۳۹۷: ۸-۹)

با توجه به فرضیه مطرح شده در ابتدای نوشتار، نظریه مرکانتیلیسم و ابعاد نوین آن که در قالب نئومرکانتیلیسم شناخته می‌شود، و با تاکید بر اصل مهم این رهیافت در قالب حمایت‌گرایی، خواهد توانست جهت بررسی فرضیه مطرح شده مثمرتر و نتیجه‌بخش باشد.

۳- تحول در رویکرد اقتصادسیاسی ایالات متحده

طی انتخابات ۲۰۱۶ آمریکا، کمتر فردی تصور می‌کرد که دونالد ترامپ با ایده‌های متفاوت خود، به عنوان ریاست‌جمهوری پذیرفته شود. جهان با بازتعریف نقش، اهداف و منافع آمریکا در عرصه نظم بین‌الملل توسط دولت ترامپ، مواجه شد. تفاوت بین نگرش اقتصادسیاسی دولت وی و دولتمردان پیش از او بسیار است. امری که در نوع سیاست اتخاذ شده وی محرز است. ایده‌های مطرح شده توسط ترامپ در خصوص مسائل مختلف اعم از اقتصاد و سیاست یا اجرا شده‌اند و یا در حال اجرا هستند. در حوزه رشد اقتصادی دوره ترامپ با سایر دوره‌های ریاست‌جمهوری قابل قیاس نیست. در ذیل به بررسی مختصر رویکرد اقتصادسیاسی دولت ترامپ و دولت قبل (اوباما) به جهت فهم بیشتر تفاوت میان رویکرد دولت کنونی و دولت قبلی ایالات متحده پرداخته می‌شود.

رویکرد اقتصادسیاسی دولت اوباما؛ نگرش بین‌المللی گرایانه لیبرالی: اولین راهبرد امنیت ملی اوباما که در سال ۲۰۱۰ تهیه شد همانند عقاید روسای جمهور پیشین در خصوص فواید یک نظام تجارت باز بین‌المللی و ناگزیر بودن رهبری جهانی ایالات متحده در برقراری نظم بین‌الملل را منعکس می‌کرد. اهدافی که او تعیین کرده بود برای پیشگیری از بی‌ثباتی مجدد در اقتصاد جهان، پس‌انداز بیشتر و صادرات بیشتر، متوقف کردن تهدیدات علیه نظام مالی بین‌المللی و ایجاد همکاری بیشتر با شرکای اقتصادی بین‌المللی طراحی شده بودند. از نظر وی، قدرت در دنیایی با روابط پیچیده کنونی دیگر یک بازی صفر و صدی نیست. وی راهبردی را طراحی نمود که منافع اصلی ایالات متحده را مجدداً در قالبی مشابه طرح رونالد ریگان تضمین می‌کرد؛ حفظ امنیت ایالات متحده، شهروندان و هم‌پیمانان و شرکا، احترام به ارزش‌های جهانی

در داخل و سراسر دنیا و نظمی بین‌المللی تحت هدایت ایالات متحده که صلح، امنیت و فرصت را از طریق همکاری قویتر در برخورد با چالش‌های جهانی ترویج کند (احمد، 2017: 19_22)

سند استراتژی امنیت ملی آمریکا در دوره ریاست جمهوری اوباما بر اولویت‌هایی چون: (۱) خودداری از یکجانبه‌گرایی در حل مسائل بین‌المللی، (۲) تامین و استواری امنیت ملی آمریکا از طریق همکاری با متحدان آن و تاکید بر گسترش همکاری با قدرت‌های نوظهور مانند چین، هند و روسیه، (۳) لزوم پیوند میان قدرت نظامی و اقتصادی تاکید داشته‌است. در واقع، تلفیق قدرت نرم و سخت از ویژگی‌های بارز دولت اوباما در سیاست خارجی بوده که استفاده از ظرفیت‌های اقتصادی و دیپلماتیک و ابزارهای غیرخشونت‌آمیز از محورهای مهم وی در سیاست خارجی بوده‌است (کریمی‌فرد، ۱۳۹۴: ۱۶۷)

سیاست خارجی وی همواره از منطق بین‌الملل‌گرایی لیبرال تبعیت می‌کرد. این منطق موافق اولویت دادن به اهداف بین‌المللی به جای اهداف ملی، تمرکز بر سراسر جهان به جای کشورها و مناطق خاص جغرافیایی، چندجانبه‌گرایی به جای یکجانبه‌گرایی، ایفای نقش رهبری مشروع و مشارکتی به جای رهبری ضعیف یکجانبه و از طرف دیگر موافق درگیر شدن در امور بین‌الملل هستند. اوباما رویکرد چرخش به آسیای شرقی را اتخاذ نمود و به جای تقابل با قدرت در حال ظهور چین، ضمن تلاش برای مهار این کشور، الگوی تعامل با آن را پیگیری کرد و زمینه ادغام هرچه بیشتر چین در ساختار نظام بین‌الملل را فراهم آورد (امیدی، ۱۳: ۵)

در دکترین اوباما تمرکز با تعامل سازنده و موثر با جهان تاکید و از موضوع کنترل جهان دوری شده‌است. در این دکترین بر حق، مسئولیت و قدرت برای نائل شدن به اهداف از طریق ارباب و اجبار تاکید نمی‌شود. از دیدگاه اوباما، ایالات متحده ضمن ایفا نمودن نقش حیاتی در جهان، از افتادن در بحران‌های بین‌المللی جلوگیری می‌نماید. به عبارتی، دولت وی خواهان انزواگرایی و یکجانبه‌گرایی در روابط بین‌الملل نبوده‌است (کریمی‌فرد، ۱۳۹۴: ۱۷۹)

در راهبرد دوم امنیت ملی دولت او در ۲۰۱۵، ایالات متحده و چین به عنوان دو کشوری که بیشترین حجم انتشار گازهای گلخانه‌ای را دارند، در تعیین استانداردهای جهانی برای پیشگیری، آمادگی و مبارزه با آلودگی با هم همکاری می‌کنند. دولت وی به منظور ترویج قوانین رفتار مسئولانه در حوزه‌های مشترک مثل سایبری، فضا و هوا و اقیانوس‌ها که امکان جریان آزاد مردم، کالاها، خدمات و عقاید را فراهم می‌کنند، با چین و سایر بازیگران اصلی بین‌المللی همکاری می‌نمایند (احمد، ۲۰۱۷: ۲۳)

سیاست دولت اوباما در آسیا_اقیانوس آرام مبتنی بر متوازن سازی قدرت بازیگران منطقه‌ای از طریق ایجاد، تقویت و گسترش پیمان‌های اقتصادی، سیاسی و امنیتی با بازیگران همپیمان خود در این منطقه بوده است. اوباما به دنبال ایجاد یک نظم جدید و برقراری پیمان‌های استراتژیک با کشورهای این منطقه برآمد. برخی از اهداف نظم جدید مورد نظر اوباما شامل تغییر رفتار و یا مهار چین از طریق درگیری سازی آن در حوزه پیرامونی، کنترل بر بازار تجاری و اقتصاد نوظهور منطقه و تقویت موقعیت آمریکا در حمل و نقل دریایی جنوب شرق آسیا بود (منفرد، ۱۳۹۵: ۲). سیاست دولت وی در قبال چین به عنوان اقتصاد نوظهور منطقه مبتنی بر راهبردی بوده که در ضمن مهار، کنترل و جلوگیری از گسترش نفوذ اقتصادی و به تبع سیاسی این کشور، روابط ایالات متحده را با کشور چین حفظ نماید.

در سال ۲۰۱۴، صادرات خدمات آمریکا به چین حدود ۴۲ میلیارد دلار بوده است که چهارمین بازار صادرات خدماتی ایالات متحده محسوب می‌شود. از سال ۲۰۰۶ تا ۲۰۱۴ صادرات خدمات به چین بیش از ۳۰۰ درصد رشد داشته، در حالی که رشد صادرات خدمات آمریکا به سایر کشورها در مدت مشابه دارای رشد ۹۱ درصدی بود. در مقابل، صادرات کالاهای چین به آمریکا از ۲۰۳ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۶ به ۴۰۹ میلیارد دلار در ۲۰۱۵ رسید که حاکی از رشد بیش از ۱۰۰ درصد می‌باشد. (ناظر اقتصاد، ۲۰۱۵: ۱۰)

رویکرد اقتصاد سیاسی دولت ترامپ؛ نگرش حمایت‌گرایانه مرکانتیلیستی: حزب جمهوری

خواه در حوزه سیاست خارجی به ۳ جریان اصلی تقسیم می‌شود: (۱) جریان بین‌المللی‌گرایی محافظه‌کار، این طیف معتقد است که آمریکا باید در خارج از کشور در زمینه نظامی، اقتصادی، دیپلماتیک بسیار فعالیت کند. (۲) انزواگرایی محافظه‌کارانه که از جنگ‌های خارجی اجتناب می‌نماید و از کاهش هزینه‌های دفاعی و کاهش پایگاه‌های نظامی آمریکا و همچنین از کاهش مشارکت در اتحادیه‌های بین‌المللی حمایت می‌کند. (۳) در نهایت، جریان ناسیونالیسم محافظه‌کار است. ناسیونالیست‌های محافظه‌کار آنچنان تمایلی به کمک‌های خارجی و مداخلات بشردوستانه چندجانبه ندارند و همواره به قدرت دفاع ملی بسیار توجه دارند و مواضع بسیار سرسختانه‌ای نسبت به دشمنان آمریکا در خارج از مرزهای این کشور دارند. گرچه، ترامپ شامل ترکیبی از دیدگاه‌های مختلف در حوزه سیاست خارجی است اما عملکرد او تا به امروز نشان داده که وی در حوزه سیاست خارجی تحت تاثیر جریان ناسیونالیسم محافظه‌کارانه است (بیکدلی، ۱۳۹۶: ۱۷).

دکترین ترامپ به دنبال فاصله گرفتن از ساختارهای موجود آن هم حداقل پنج مسئله اساسی اهداف آمریکا شامل: مبارزه با تروریسم، ترویج دموکراسی، ملت‌سازی، بحث مهاجرت و

روابط قدرت‌های بزرگ جهانی است. کاستن از تعهدات امنیتی آمریکا در قبال متحدان خود به عنوان یکی دیگر از اصول مستخرج از مواضع ترامپ نیز از نگاه اقتصادمحورانه وی به سیاست خارجی نشأت می‌گیرد. ترامپ بارها اعلام کرد که آمریکا نباید برای دیگران هزینه کند و حتی نزدیک‌ترین متحدان این کشور باید سهم عادلانه خویش را در امور مربوط به امنیت و دفاع از خودشان بپردازند. وی معتقد است آمریکا در حالی به بسیاری از کشورها سواری مجانی می‌دهد که منافع مستقیمی در آنجا ندارد (نورعلی‌وند، ۱۳۹۵: ۴۹).

ترامپ از خود دیدگاهی مرکانتیلیستی نسبت به سیاست خارجی نشان داده است که در آن کشورها با استفاده از منابع، توافقات امنیتی منعقد می‌کنند که تنها روی منفعت مستقیم و فوری خودشان متمرکز است (احمد، ۱۳۹۷: ۶). عقاید ترامپ به ظاهر از مرکانتیلیسم سنتی به طرق گوناگونی فاصله گرفته است مثلاً بی‌زاری جستن او از قوانین دولتی کاملاً با این باور محکم نویسندگان مرکانتیلیست که دولت می‌تواند و بایستی در اقتصاد دخالت کند، در تضاد است. اما اظهارات و اقدامات وی قرابت نسبی با منطق ملی‌گرا و صفر و صدی دوران مرکانتیلیست‌ها دارد.

همه تصمیمات ترامپ در کنار هم حاکی از یک راهبرد نئومرکانتیلیستی می‌باشد که در آن نقش ایالات متحده در دنیا در وهله اول تبدلی و خصمانه است، توافق جامع همخوان با تجارت آزاد را در راه ارضای برخی خواسته‌های خاص داخلی قربانی می‌کنند و ابزارهای کشورداری ایالات متحده نخست صرف دستیابی به تعریفی تنگ‌نظرانه از نفع شخصی می‌شود. جای کمی برای همکاری بین‌المللی پایدار که ایالات متحده طی هفتادسال گذشته آرزوی آن را داشته است، باقی می‌ماند (احمد، 2017: 27_25).

ترامپ در زمره انزواگرایان اقتصادی است و در عرصه سیاست داخلی و خارجی نوعی ناسیونالیسم اقتصادی و یا حمایت‌گرایی را دنبال می‌کند؛ بدین معنی که جریان نیروی کار، سرمایه و کالا برای تامین اهداف اقتصادی آمریکا در داخل کشور را محدود کرده و گرایش به سمت ایجاد مقررات حمایتی برای حفظ صنایع و اقتصاد ملی آمریکا است. این کشور قراردادهای مهم بین‌المللی را یا ترک کرده است و یا تهدید کرده که از آنها خارج می‌شود از جمله پیمان ترنس پاسیفیک، توافق پاریس، نفتا، برجام، یونسکو (امیدی، براتی، ۱۳: ۱۰). ملی‌گرایی اقتصادی یا حمایت‌گرایی در اصول ترامپ بدین معناست که وی بر خلاف تمامی روسای جمهوری آمریکا که همواره معتقد به تجارت آزاد بودند و آن را بازی برد، برد تلقی می‌کردند که بر اساس اصول لیبرالیسم موجب تولید ثروت، افزایش امنیت و تامین منافع آمریکا در داخل و خارج می‌شود؛ آن را بازی برد، باخت به نفع رقبای آمریکا می‌داند. (یزدان‌فام، ۱۳۹۵: ۱۵۱)

واپس‌گرایی از عصر فراصنعتی در حکومت ترامپ: دهها سال است بسیاری از اقتصاددانان بر جهانی‌سازی در کاهش سهم هزینه در تولید ناخالص داخلی ایالات متحده و سایر کشورهای توسعه‌یافته صنعتی تاکید داشتند (بردی و دینیستون، ۲۰۰۶؛ وو، ۲۰۰۴) در تجزیه و تحلیل اولیه این رابطه فروبلز، هاینریش و کرای (۱۹۸۰) فرایندی از کسری‌سازی کار جهانی را که به عنوان "تقسیم بین‌المللی کلاسیک کار" شناخته می‌شود، پیشنهاد می‌کنند. این مطالعه نشان می‌دهد که کشورهای در حال توسعه در تولید کالاهای اولیه مانند کالاهای خام و کشاورزی تخصص دارند؛ در حالی که کشورهای توسعه‌یافته و صنعتی در استفاده از این کالاهای کشاورزی و خام به عنوان ورودی برای تولید کالاهای نهایی تخصص دارند. وجه فوق به طور طبیعی باعث صنعتی شدن و افزایش سهم تولید ناخالص داخلی در کشورهای توسعه‌یافته شده است. این یک دوگانگی جدید را ایجاد می‌کند بدین معنا که کشورهای در حال توسعه صنعتی با مهارت کم و ملل توسعه‌یافته در زمینه کار با مهارت بالا و مرتبط با جنبه غیر تولیدی صنعت از جمله مدیریت زنجیره تأمین، امور مالی و بازاریابی تخصص دارند (greenman, 2018:8)

با کسب جایگاه ریاست جمهوری، ترامپ قول داد که بخش تولید آمریکا را دوباره فعال نماید و سیاستمداران مستقر که از نظر وی اقتصاد را غیر صنعتی جلوه می‌دادند، خارج کند. این ادعاها مبتنی بر بسترهای پوپولیستی است؛ یک مکتب رو به رشد اقتصادی محافظه‌کارانه در تلاش برای توصیف اثرات منفی جهانی‌سازی، اختلافات بین گروه‌های اقتصادی و اجتماعی را برجسته می‌کند (greenman, 2018:26)

حکومت ترامپ به طرق مختلف در رسانه‌ها اعلام نموده که سیاست تجاری وی در اختلاف فاحش با سیاست تجاری باز حکومت‌های قبل از وی قرار دارد؛ او معتقد است که سیاست‌ها و رهبری نامناسب در نوع تجارت آزاد با جهان که در اثر فرآیند جهانی‌شدن ایجاد شده ایالات متحده را از سیر صعودی خود عقب نگاه داشته است. با توجه به اهداف اعلانی ترامپ و نگرانی از آسیب‌پذیری مداوم بالاخص در تجارت و صنعت، ایالات متحده طرقي را در پیش گرفت که در حیطه فعالیت یک جامعه فراصنعتی نبود؛ با عقب‌گرد به ساختار اقتصادی صنعتی به سمت ترویج و تشویق صنایعی رفت که تا پیش از حکومت ترامپ نیاز جامعه فراصنعتی ایالات متحده نه در این صنایع داخلی بلکه در تجارت با کشورهای آسیای شرقی همچون چین تأمین می‌شد. بیش از هزار اقتصاددان به دونالد ترامپ در خصوص خط‌مشی حمایت‌گرایی اقتصادی و لفاظی‌های وی در حیطه تجارت هشدار دادند و بیان داشتند اشتباهاتی را که ایالات متحده در دهه

۱۹۳۰ مرتکب شده تکرار خواهد شد؛ اشتباهاتی که جهان را به رکود بزرگ فرو خواهد برد (guardian, may 2018)

در حقیقت، اقتصاد فراصنعتی ایالات متحده که سیر صنعتی شدن را در حاکمیت‌های پیشین طی کرده و تا قبل از ریاست جمهوری ترامپ با ویژگی رشد و توسعه صنعت فناوری اطلاعات (نرم افزار، برنامه نویسی و غیره) و خدمات مالی (بانک و موسسات مالی و تجاری، سازمان‌های ارزی) فناوری‌های حوزه هوش مصنوعی به سمت گسترش اقتصادی فراصنعتی در حرکت بود با روی کار آمدن دونالد ترامپ و با سیاست حمایت‌گرایی ملی حکومت وی عرصه صناعی که تولید آنها به دول آسیای شرقی سپرده شده بود، به میدان بازگردانده شد که تاثیراتی بر ابعاد اقتصاد تجاری و روابط تجاری میان ایالات متحده و چین و نیز سیاست اقتصادی چین و سایر دول گذاشت.

با نگاهی که به اصول اقتصاد سیاسی دونالد ترامپ شد؛ تفاوت بین نگرش حمایت‌گرایانه دولت وی و دولتمردان پیش از او بالاخص دولت اوباما قابل احراز است. دول گذشته ایالات متحده به ابعاد گوناگون فراصنعتی شدن به عنوان فرصتی برای شکوفایی بیشتر و گسترده‌تر اقتصاد سیاسی ایالات متحده نگاه داشتند در حالی که ترامپ ایالات متحده را با رویکردی نئومرکانتیلیستی از فراصنعتی شدن به عقب کشاند. دولت ترامپ در حالی سیاست خارجی و اقتصادی را تدوین نمود که ایالات متحده را از اصول اقتصاد سیاسی همیشگی آن در دوران روسای جمهور پیشین دور نمود. اصل "نخست آمریکا" خط بطلانی بر چندجانبه‌گرایی بوده که با بازخوردهایی در سطح اقتصاد جهانی همراه شد.

۴- تاثیر اقتصاد سیاسی ترامپیستی بر چین

رابطه تجاری دو طرفه آمریکا و چین یک عامل حیاتی برای اقتصاد دو کشور است بطوری که هرگونه تغییر و تحول در هر یک از کشورها تاثیر شگرفی در اقتصاد دیگری دارد (ناظر اقتصاد، ۲۰۱۵: ۲۱). مسئله‌ای که در سیاست ترامپ نسبت به چین بسیار نمود پیدا کرده، انتقادهای شدید وی در مورد سیاست‌های تجاری چین در قبال ایالات متحده است. ترامپ چین را متهم کرده است که مالیات مضاعفی بر روی کالاهای آمریکایی اعمال می‌کند. حجم روابط تجاری این دو کشور از رقم ۵۰۰ میلیارد دلار فراتر رفته و هرگونه محدودیت و تهدید فراتر از آستانه عمل مناسبات، برای هر دو کشور بسیار هزینه‌زا خواهد بود (نورعلی‌وند، ۱۳۹۵: ۵۸).

ایالات متحده پس از روی کار آمدن ترامپ بتدریج وارد جنگ تجاری با چین شد. ترامپ به این بهانه که آمریکا با کسری تراز تجاری در برابر چین مواجه است، خواستار اعمال تعرفه بر

بخش قابل توجهی از واردات چین گشت. چین نیز در مقابل تعرفه‌هایی بر واردات محصولات کشاورزی از آمریکا وضع کرد که منجر به کاهش قیمت شدید این محصولات در بازار آمریکا و ضرر و زیان گسترده بخش کشاورزی در آن کشور شد (اندیشکده تبیین، اردیبهشت ۱۳۹۷).

جنگ اقتصادی تحمیل شده ایالات متحده بر چین مانند هر جنگ دیگری با هزینه‌های بالایی همراه است؛ که برای طرفین این هزینه‌ها متفاوت خواهد بود، صادرات چین به ایالات متحده ۵۲٫۱ میلیارد یورو کاهش داشته در حالی که صادرات ایالات متحده به چین ۳۷٫۱ میلیارد یورو کاهش یافته است و اندکی تراز تجاری ایالات متحده را بهبود می‌بخشد. این جنگ تحمیل شده بر چین تولید ناخالص داخلی آمریکا را ۹٫۵ میلیارد یورو و تولید ناخالص داخلی چین را ۳۰٫۴ میلیارد یورو کاهش می‌دهد (felbermayer, 2019: 30).

تغییر در درآمد واقعی (میلیارد یورو)	
۳۴٫۶۸	آمریکا
-۹۲٫۹۸	چین

منبع (felbermayer, 2019: 28)

آمار این جداول بر اساس وجود تعرفه ۱۰ تا ۴۰ درصد بر واردات آورده شده است. همانگونه که در این جداول آمده، تغییرات حاصل از جنگ تجاری در شاخص‌های اقتصادی طرفین به یک اندازه نیست؛ این آمار نشان دهنده تغییرات منفی فاحش در آمارهای تجاری و اقتصادی چین است که در مقابل تغییرات تجاری ایالات متحده بسیار ملموس‌تر و عمیق‌تر است.

تغییر در تجارت	واردات	صادرات
-۲٫۶	چین	آمریکا
-۴۶٫۸	آمریکا	چین

ایالات متحده صرفاً به جنگ تجاری و اقتصادی تحمیل شده اکتفا نکرده است. آمریکا از طریق برقراری روابط گسترده نظامی و متعهد کردن کشورهای پیرامونی چین در بعد امنیتی به خود، استفاده از مناطق چالش‌زا به عنوان ابزاری برای فشار بر چین، بهره‌گیری از سازمان‌ها و نهادهای بین‌المللی و

منطقه‌ای برای افزایش هزینه‌های سیاسی و اقتصادی این کشور و رقابت با چین در مناطق مختلف جهان در حوزه‌های انرژی، اقتصادی و نظامی است. (طباطبایی، ۱۳۹۲: ۲۷۱، ۲۷۷)

صاحب‌نظران مسائل راهبردی معتقدند رویکردهای ترامپ مبنی بر کسب حداکثر امتیازات از طرف مقابل و اعطای کمترین امتیاز ممکن، مهم‌ترین مانع برای ایجاد تفاهم و کاهش رقابت‌های سیاسی، اقتصادی و امنیتی خواهد بود (واحدی، آبان ۱۳۹۶).

جنگ تجاری: ترامپ از ناحیه قدرت اقتصادی چین احساس خطر کرده و سیاست‌های تجاری آن با ایالات متحده را به شدت به نقد کشیده است به گونه‌ای که برخی تحلیل‌گران دوره ترامپ را دوره جنگ تجاری میان آمریکا و چین می‌دانند (نورعلی‌وند، ۱۳۹۵: ۵۴).

در اوت ۲۰۱۵ بانک مرکزی چین ارزش یوان را در برابر دلار ۳ درصد کاهش داد. در پی این کاهش ناگهانی قیمت کالاها و ارزش پول اقتصادهای نوظهور افت کرد و بازارهای سهام اروپا و آمریکا دچار تلاطم شدند. این اقدام موجهی از آشفتگی را در بازارهای سهام و ارز سراسر جهان به وجود آورد و منجر شد تا کارشناسان اقتصادی نسبت به آغاز فاز جدیدی از جنگ ارزی هشدار دهند (ناظر اقتصاد، ۲۰۱۵: ۳۰).

ترامپ در مارس ۲۰۱۸ آیین نامه‌ای را برای اعمال ۲۵٪ تعرفه بر واردات فولاد و ۱۰٪ بر آلومینیوم ابلاغ نمود. علاوه بر این، ترامپ در آوریل ۲۰۱۸ فهرستی از محصولات چینی را با تعرفه وارداتی معادل ۵۰ میلیارد دلار تعیین کرد. در همان ماه، چین با ارائه فهرستی از کالاهایی که بر روی آنها تعرفه وارداتی اعمال خواهد شد، از جمله تحمیل ۲۵ درصدی مالیات بر سویای وارداتی اقدامات تجارت تلافی جویانه خود را به اطلاع ایالات متحده رساند (carvalho, 2019: 2).

جنگ تجاری تا حد زیادی با اقدامات تعرفه‌ای ایالات متحده آغاز شده و چین در نوع خود بدان واکنش نشان می‌دهد. از اکتبر سال ۲۰۱۸، تعرفه‌های ایالات متحده کالاهای واسطه‌ای را در درجه اول در بخش الکترونیک و ماشین‌آلات با ارزش ۲۵۰ میلیارد دلار هدف قرار داده است. در پاسخ، چین تا حد زیادی محصولات خودروپی و کشاورزی آمریکایی را هدف قرار داده که بزرگترین حجم از واردات کالا از ایالات متحده را تشکیل می‌دهند (the economist intelligence unit, 2018: 3).

این منازعه تجاری تأثیر منفی قابل توجهی بر اقتصاد جهانی خواهد گذاشت. با تحریف جریان‌های تجارت جهانی، این درگیری تولید را به سمت شرایط غامض‌تر سوق داده و افزایش

قیمت‌ها را در پی خواهد داشت و بطور بالقوه باعث سخت‌تر شدن سریع سیاست‌های پولی در بسیاری از بازارها می‌شود، روند تجارت جهانی به ویژه در کوتاه مدت نیز کند خواهد بود چرا که افزایش تنش‌های ایالات متحده و چین زنجیره‌های عرضه موجود را مختل می‌کند. مطمئناً، بیشترین تأثیر در ایالات متحده و چین احساس خواهد شد اما بسیاری از اقتصادهای دیگر احتمالاً آسیب‌های زیاد را تجربه خواهند کرد (the economist intelligence unit, 2018:1)

صندوق بین‌المللی پول در گزارش چشم‌انداز اقتصادی جهانی ژوئیه ۲۰۱۸ هشدار داد که جنگ تجاری ترامپ می‌تواند برای اقتصاد جهانی ۴۳۰ میلیارد دلار هزینه داشته باشد و ایالات متحده می‌تواند در بحث تعرفه، کانون تلافی جهانی باشد. تهدیدات فعلی ایالات متحده و شرکای تجاری این کشور باعث کاهش رشد جهانی به میزان ۰.۵٪ تا سال ۲۰۲۰ در سراسر جهان خواهد شد (sardana, 2019:6)

جنگ تجاری حتی در صورت نابود نکردن هنجارهای تجارت آزاد که پس از پایان جنگ جهانی دوم رژیم تجاری جهانی را توصیف می‌کند، بشدت آن را تضعیف خواهد کرد. هرچند این جنگ تجاری در سیستم تجارت جهانی موجب اختلال می‌شود، ایالات متحده برد اخلاقی را در این میدان به چین واگذار می‌کند و البته چین روابط خود را با اروپا و آسیا تقویت خواهد نمود، درست در همان زمانی که همکاری‌های اقیانوس اطلس با رفتار آمریکا بسیار تضعیف شده است. از نظر اقتصادی، ایالات متحده و چین در جنگ تجاری بازنده خواهند بود.

تعرفه‌های تقابلی باعث افزایش قیمت واردات، اختلال در صادرات، افزایش هزینه و تعویق رشد اقتصادی می‌شود. طرفین برای جلوگیری از وقوع و تداوم کشمکش افزون‌تر اقداماتی چون مذاکرات را نیز اتخاذ کرده‌اند (mallick, 2018:46)

در دراز مدت و اگر درگیری تجاری دائمی شود تأثیر منفی آن برای آسیا کمتر خواهد شد چرا که تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان در بازارهای جدید قیمت‌ها و روابط تجاری قوی‌تر را در داخل آسیا تنظیم می‌کنند و بین آسیا و مناطق دیگر مانند اتحادیه اروپا این اختلال را جبران خواهند کرد.

زنجیره‌های عرضه جهانی ساخته شده طی چند دهه که زیربنای شبکه‌های تولید بین‌المللی هستند قادر خواهند بود به کشورها اجازه ایجاد توافق‌نامه تجارت آزاد با سایرین را دهند که در واقع شرکای خود را تغییر خواهند داد (abiad, 2018:28)

در این جنگ اقتصادی چین می‌بایست برای فرار از دام درآمد متوسط به سمت صنایع با فناوری پیشرفته و صدور آن حرکت کند؛ این برنامه شامل یارانه‌های دولت، سرمایه‌گذاری‌های سنگین در تحقیقات و نوآوری و اهداف تولید مبتنی بر محتوای محلی است (sardana, 2019:2)

۵- تعمیق روابط اقتصادی تجاری چین در آسیا

جاستین لین نایب رئیس بانک جهانی در مجمع توسعه اقتصادی چین، هنگ کنگ اعلام کرد اقتصاد چین تا سال ۲۰۳۰ تبدیل به برترین اقتصاد جهان خواهد شد. در زمان نسبتاً کمی چین تبدیل به برترین شریک تجاری ژاپن، استرالیا، کره جنوبی و قزاقستان و حتی برزیل و آفریقای جنوبی (تنها پس از ۱۳ سال از آغاز روابط دیپلماتیک بین چین و آفریقای جنوبی) شد. بزرگترین اقتصاد دنیا در آینده، یعنی کسی که می‌تواند سرنوشت و آینده اقتصادی جهان را رقم بزند و مدیریت بازار جهانی را برعهده بگیرد. این مسئله می‌تواند بر سرنوشت اقتصادی دیگر کشورها تاثیر جدی داشته باشد (حسن‌خانی، ۱۳۹۶: ۱۷۱).

طبق پیش‌بینی‌ها رشد مصرفی چین تا ۲۰۳۰ حدود ۶ تریلیون دلار است که قابل مقایسه با ایالات متحده و اروپای غربی و تقریباً دو برابر هند و کشورهای آسه آن است. تعامل بیشتر با چین به عنوان یک مقصد تجاری جریان‌های تجاری بیشتری را ایجاد می‌کند که راهی برای دستیابی به حجم تجارت بیشتر، صادرات کالاهای مصرفی بیشتر، افزایش کیفیت و انتخاب بیشتر برای مصرف‌کنندگان و در عین حال فرصت بیشتری برای بازیگران بین‌المللی باشد (woetzel, 2019: 112).

با افزایش حمایت‌گرایی بین دو اقتصاد بزرگ جهانی برخی از کشورهای مهم در حال ظهور که مستقیماً درگیر جنگ تجاری نیستند با تغییر تقاضا به بخش‌هایی که دارای مزایای مقایسه‌ای هستند، سود خواهند برد (carvalho, 2019: 1).

در آسیای در حال توسعه، تأثیرات ناشی از مناقشه تجاری نسبتاً مثبت است؛ زیرا منطقه از تغییر مسیر تجارت در الکترونیک و منسوجات سود می‌برد. قابل ذکر است که اعمال تعرفه در خودرو و قطعات خودرو به نسبت آسیای در حال توسعه بیشتر برای اقتصادهای پیشرفته (مانند اتحادیه اروپا و ژاپن) آسیب‌رسان است. سیاست‌گذاران آسیا اکنون به دنبال راه‌هایی هستند که بتوانند اقتصاد خود را با ابزارهایی چون سیاست‌های مالی انبساطی از اثرات منفی مناقشه تجاری دور کرده و اطمینان حاصل کنند که تجارت همچنان محرک مهمی برای رشد است (abiad, 2018: 26-28).

نتیجه جنگ تجاری ترامپ یک ادغام اقتصادی سریعتر و گسترده‌تر در خارج از ایالات متحده است و سرعت بخشیدن به مرکز ثقل اقتصادی جهان به سمت آسیا است (sardana, 2019: 5).

در حال حاضر، شواهدی در دست می‌باشد که نشان می‌دهد چین در تلاش است تا یک لنگر اقتصادی بالقوه برای منطقه خود باشد و در عین حال روابط اقتصادی را با اقتصادهای نوظهور فراتر از آسیا تعمیق بخشد. واردات کالاهای مصرفی در چین بیش از ده برابر افزایش

یافته است، تنها از سال ۲۰۱۶ تا ۲۰۱۷ واردات کالاهای مصرفی چین به اندازه واردات ده ساله دو کشور ژاپن و کره جنوبی افزایش یافته است. بیشتر واردات مربوط به آسیا با ۳۷ درصد است که از کل واردات ۲۸ درصد مواد غذایی و ۴۱ درصد دیگر حمل و نقل و ارتباطات است (woetzel, 2019: 115) طبق اعلام بانک توسعه آسیا، شرکت‌های چینی در ۲۰۱۸ سرمایه‌گذاری خود را برای توسعه آسیا سه برابر کردند (zou, 2019)

آسیای مرکزی و قفقاز: از دیدگاه چین، سازمان همکاری شانگهای می‌تواند به گسترش نفوذ سیاسی و اقتصادی چین در منطقه آسیای مرکزی منجر شده و عمق استراتژیک چین را افزایش دهد. این کشور همواره با تصریح بر این امر که کشورهای منطقه می‌توانند مشکلات منطقه‌ای خود را در قالب همگرایی منطقه‌ای حل کنند، تلاش کرده است تا بدین وسیله مانع گسترش حضور و نفوذ هر چه بیشتر ایالات متحده در منطقه شود.

گروه بریکس با برخورداری از ۲۵ درصد سرزمین و ۴۰ درصد جمعیت، حدود ۱۴٫۵ درصد تولید ناخالص ملی و ۱۲٫۸ درصد تجارت جهانی را در اختیار دارد و پیش‌بینی می‌شود تا ۲۰۵۰ بازیگر اقتصادی مهم جهان را تشکیل دهد، این گروه‌بندی سرشتی چین محور دارد (حسن‌خانی، ۱۳۹۶: ۱۷۵) به پیشبرد سیاست‌های اتخاذی چین کمک می‌کند و می‌تواند در صورت تداوم روند کنونی عرصه منافع چین را بیش از پیش در آسیای مرکزی گسترش دهد.

اولویت رهبران چین در آسیای مرکزی به عنوان عقبه استراتژیک، اهمیت گسترش روابط تجاری و اقتصادی دو جانبه با طراحی استراتژی جدید کمربند اقتصادی جاده ابریشم است. افزایش سرمایه‌گذاری و تلاش برای همگرایی تجاری اقتصادی با کشورهای منطقه از طریق توسعه و بهبود زیرساخت‌هایی نظیر بزرگراه‌ها، خطوط لوله انتقال انرژی و راه‌آهن همچنین دارای اهمیت سیاسی، اقتصادی برای توسعه و پیشرفت مناطق جدایی طلب در شمال غرب چین است (رفیع، ۱۳۹۵: ۵۳)

گسترده‌گی فعالیت شرکت ملی نفت چین در حوزه گاز ترکمنستان با مشارکت فعال در ۳۷ شرکت انرژی و ۶۶ طرح سرمایه‌گذاری مشترک با ارزش کلی ۴٫۵ میلیارد دلار، چین را بازیگر اصلی و بزرگترین شریک تجاری ترکمنستان در بلندمدت با هدف حداکثر دستیابی به منابع گاز تبدیل کرده است (رفیع، ۱۳۹۵: ۵۷)

چین نه تنها می‌تواند دستور کار منطقه‌ای آسیای مرکزی را تعیین کند بلکه بانک سرمایه‌گذاری زیربنایی آسیا و صندوق راه ابریشم هر دو منعکس‌کننده حضور فعال‌تر چین در آسیای مرکزی به نسبت دیگر بازیگران است (تیشه‌یار، ۱۳۹۶: ۲۰)

صادرات چین به قزاقستان محصولات مکانیکی هستند: فلزات پایه، پلاستیک و لاستیک. واردات چین از قزاقستان به طور عمده شامل مواد شیمیایی، مواد معدنی و فلزات اساسی است. طبق اعلام وزارت امور خارجه جمهوری خلق چین، تجارت بین این کشور و ترکمنستان در سال ۲۰۱۷ از ۶,۹ میلیارد دلار فراتر رفته است. سهم چین در حجم تجارت ترکمنستان بالغ بر ۵۵ درصد است. چین به بزرگترین شریک تجاری ترکمنستان تبدیل شده است. علاوه بر این، دو کشور بزرگترین شرکای مشترک در گاز طبیعی هستند.

طبق گزارش سازمان تجارت جهانی هیچ مشاخره رسمی تجاری بین چین و یک کشور آسیای مرکزی وجود ندارد. بیشترین اختلافات تجاری بین چین و سایر کشورها چون ایالات متحده، اتحادیه اروپا، کانادا و مکزیک صورت می گیرد. تجارت دو جانبه بین چین و آسیای مرکزی به طور فزاینده ای رو به افزایش است به ویژه در طرح کمربند- راه به عنوان بزرگترین پروژه زیرساختی این امر مشهود است (gussarava, 2018: 8-9).

آسیای شرقی: چین معتقد است تلاش های آمریکا برای تقویت روابط تجاری با ژاپن و دیگر ملت های جنوب شرق آسیا جلوه ای از راهبردهای مرزی آمریکا برای بازداشتن قدرت و نفوذ چین در این منطقه حساس است (طباطبایی، ۱۳۹۲: ۲۷۸).

ویتنام و مالزی از جنگ تجاری ایالات متحده و چین بیشترین بهره را خواهند برد، خصوصاً در تولید محصولات فناوری اطلاعات و ارتباطات و تولید کالاهای مصرفی همچون تلفن همراه و لپ تاپ. شرکت های عمده الکترونیکی در این کشورها فعالیت دارند و بدان معنی است که قادر خواهند بود از سرمایه گذاری و تولید بهره ببرند. علاوه بر این، هر دو کشور از زیرساخت های جاده ای، ریلی و بندری قوی برخوردار هستند که به نوبه خود به توسعه لجستیک و شبکه های حمل و نقل محلی برای حمایت از تجارت کالا کمک کرده است. ملاحظات مثبت در مورد محیط کسب و کار مانند وجود یک سیستم روشن و پایدار برای قانون شرکت ها در مالزی و سیاست های قوی تقویت سرمایه گذاری در ویتنام از طریق قوانین ویژه اقتصادی به جذابیت دو کشور برای شرکت هایی که آنها را به عنوان مراکز بالقوه سرمایه گذاری در فناوری اطلاعات و ارتباطات در نظر می گیرند، افزوده است (the economist intelligence unit, 2018: 4). ویتنام در مقایسه با مدت مشابه در ۲۰۱۸ شاهد افزایش ۸۱ درصدی در حجم سرمایه گذاری خارجی توسط چین در آوریل ۲۰۱۹ بود (zou, 2019).

هند دیگر کشوری است که از جنگ تجاری ایالات متحده و چین سود برده و در حقیقت قادر خواهد بود از ظرفیت تجاری و نیازهای وارداتی چین بهره گرفته و مبادلات اقتصادی خود را با این کشور گسترش دهد. با توجه به مالیات‌هایی که چین بابت محصولات کشاورزی چون سویا که منشأ آن ایالات متحده بوده، بایستی بپردازد و در حالی که واردات این کالاها از ایالات متحده به صفر رسیده، می‌تواند سود برده و به لحاظ رقم بالای واردات ۳۱۲ هزار تنی سویا از ایالات متحده در بازه زمانی ۲۰۱۶ تا ۲۰۱۷، فرصت بزرگ تجاری برای هند خواهد بود. از سوی دیگر، همزمان با تشدید جنگ تجاری ایالات متحده و چین، چین به دنبال اتحاد با هند خواهد بود. به همین ترتیب، هند نیز می‌تواند از این فرصت بهره کافی ببرد (sardana, 2019:7). همچنین، در هند بخش‌های صنعتی نیز سود بسیاری را از طریق افزایش سطح مبادلات اقتصادی کسب می‌کنند؛ این بخش‌ها شامل تجهیزات الکترونیک و البته ماشین‌آلات نیز می‌شود (carvalho, 2019:17).

چین اکنون بزرگترین شریک تجاری هند بطور قطع می‌تواند با خرید بیشتر از هند به عدم کاهش بیشتر مزاد تجاری سال گذشته که بالغ بر ۵۱,۷ میلیارد دلار بوده، کمک کند. صادرات هند به چین در سال گذشته ۳۹,۱ درصد افزایش یافته و به ۱۶,۳ میلیارد دلار رسیده است اما هنوز راه طولانی وجود دارد چرا که چین تنها حدود ۴ درصد از صادرات هند را می‌گیرد (mallick, 2018:42).

تعدادی از اقتصادهای در حال توسعه آسیا در تجارت خارجی خود به بخش نساجی و پوشاک وابسته هستند. اقتصادهای کوچک در حال توسعه آسیا مانند کامبوج، بنگلادش، سریلانکا، پاکستان شاهد افزایش صادرات خود از ۱,۳٪ به ۳,۴٪ بوده است. میزان کل تجارت در این مناطق که طی جنگ تجاری تغییر مسیر داده است؛ ۲,۴ میلیارد دلار تخمین زده می‌شود که اندکی پایینتر از آسه آن با ارزش ۲,۸ میلیارد دلار است (abiad, 2018:18).

خاورمیانه: جایگاه این منطقه خصوصاً کشورهای حوزه خلیج فارس در سال‌های اخیر در سیاست خارجی این کشور ارتقا یافته به نحوی که چین در این منطقه در پی دستیابی به منافع راهبردی در حوزه‌های مختلف بویژه در حوزه اقتصادی و انرژی است. این منطقه با داشتن بیش از ۶۰ درصد نفت جهان از موقعیتی انحصاری برخوردار است.

کشورهای خاورمیانه، شرکای تجاری نزدیک طرفین جنگ تجاری در این منطقه، خود را در وسط یک جنگ تجاری گرفتار می‌بینند که مطمئناً تأثیراتی بر اقتصاد آنها خواهد گذاشت. بسیاری پیش‌بینی می‌کنند که ایران به کانون جنگ تجاری تبدیل خواهد شد. انتظار نمی‌رود که چین به عنوان بزرگترین خریدار نفت ایران همچون اروپائیان که خرید نفت را

کاهش داده‌اند به خواسته‌های ایالات متحده توجه کند. چین به طور متوسط بین ژانویه و مه ۲۰۱۸ حدود ۷۱۸۰۰۰ بشکه در روز از ایران نفت وارد کرده است که معادل بیش از یک چهارم صادرات نفت ایران است. از منظر کارشناسان قابل انتظار است که چین همچنان به تعمیق موقعیت اقتصادی خود در ایران ادامه دهد و اگر آمریکا تصمیم بر تداوم و تعمیق شرایط جنگ تجاری بگیرد چین نیز می‌تواند منبع اصلی خرید و فروش صنعت پتروشیمی ایران باشد. (salacanian, 2018)

در این درگیری بزرگ ژئوپلیتیک که بین ایالات متحده و چین در حال وقوع است، معنی ندارد که پکن به برنامه واشنگتن جهت منزوی کردن تهران وقعی بنهد. چینی‌ها با ادامه خرید نفت ایران، آشکارا تحریم‌های اقتصادی ایالات متحده علیه ایران را نقض کرده‌اند. رابرت کیلان در مقاله‌ای نوشت: برخی از ناظران تا آنجا پیش‌بینی می‌کنند که ایران کلید برنامه‌های چین است. چین در حال حاضر بزرگ‌ترین شریک تجاری ایران است. بدون شک چین از غیاب شرکت‌های انرژی غربی در ایران به دلیل فشارهای ایالات متحده از لحاظ اقتصادی سود می‌برد. شرکت‌های انرژی چینی به توسعه‌دهندگان مهم میادین نفتی و گازی طبیعی در ایران تبدیل شده‌اند (vatanka, 2019).

با استناد به آمارهای گمرکی چین مشخص شد که این کشور همچنان به معامله با ایران و واردات نفت از این کشور ادامه می‌دهد. آمارهای گمرکی چین نشان می‌دهد عربستان در ماه سپتامبر همچنان بزرگ‌ترین تامین‌کننده نفت چین بوده و خرید نفت شرکت‌های چینی از ایران به حدود ۵۳۹ هزار تن رسیده است. بر اساس تحلیل جدیدی که توسط موسسه *refinito oil research* انجام شده است: همه محموله‌های نفتی که چین پس از تشدید تحریم‌های آمریکا از ایران خریده، در مخازن متعلق به ذخایر ملی چین ذخیره شده است (اسپوتنیک ایران، آبان ۹۸).

علاوه بر نفت، ایران دارای جایگاه کلیدی در ابتکار کمربند - راه چین یا کمربند اقتصادی جاده ابریشم و جاده دریایی ابریشم قرن بیست و یکم است. این ابتکار بر اتصال و همکاری بین چین و کشورهای اوراسیا تمرکز دارد. چین قبلاً نیز تعهد خود را برای تقویت جایگاه خود در ایران نشان داده است. کمربند - راه به عنوان سیاست تجاری چین، برای مقابله با بلوک تجارت اقیانوس آرام ایالات متحده است که قرار بود شامل چین نیز باشد که از آن محروم شد. نیازهای فزاینده انرژی چین تا حد زیادی در فشار چینی‌ها به منطقه نقش داشته و وابستگی شدیدی بین خاورمیانه و چین ایجاد کرده است.

علاوه بر تهران، پکن روابط تنگاتنگی با گروه کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس نیز برقرار کرده است. در همین زمان، چین برای بسیاری از کشورهای منطقه عمدتاً به عنوان تأمین‌کننده کالا به یک شریک تجاری مهم بالاختص برای مصر و عربستان تبدیل شده است. چین در مصر یک فرصت واقعی برای تأمین یک شریک تجاری پایدار و مقدم در مدیریتانه و پایگاه پشتیبانی برای استراتژی تجاری خود در دریای سرخ دارد. در واقع، چین در سال ۲۰۱۷ بر ایالات متحده به عنوان بزرگترین شریک تجاری عربستان سعودی پیشی گرفت و این کشور تفاهمات اقتصادی در حوزه‌های پتروشیمی، فناوری و سایر بخش‌ها به ارزش ۶۵ میلیارد دلار برقرار کرد. قابل ذکر است که چین یک صندوق بین‌المللی همکاری با ظرفیت تولید بین‌المللی را برای کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس در خاورمیانه تمهید دیده که می‌بایست سرمایه‌گذاری در ظرفیت‌های صنعتی را تسهیل کند. (salacanian, 2018)

مبادلات تجاری در مصر به عنوان کشوری در خاورمیانه رشد چشمگیری داشته است. در اواسط سال ۲۰۱۸ بالغ بر ۲۴،۳ میلیارد دلار (شامل سرمایه‌گذاری اعلام شده ۲۰ میلیارد دلاری در پروژه ساخت پایتخت اداری جدید در شرق قاهره) سرمایه‌گذاری شده است. این سرمایه‌گذاری به بسیاری از پروژه‌های بزرگ زیرساختی از جمله راه‌آهن، پالایشگاه‌های نفت و سرمایه‌گذاری‌های انرژی اختصاص یافته است. چین همچنین با هدف تقویت تجارت، اشتغال‌زایی و صنعتی شدن منطقه اقتصادی ویژه‌ای را با دولت مصر ایجاد کرده است (woetzel, 2019:54)

نتیجه‌گیری

در اصول سیاست خارجی ایالات متحده تأکید بر روابط همکاری‌جویانه اقتصادی و سیاسی با سایر دولت‌ها جای خود را به سیاستی یکجانبه‌گرایانه و رئالیستی در حوزه اقتصاد داده است. دولت ترامپ با بکارگیری ابزارهایی چون: برقراری مجموعه‌ای از قوانین رفع محدودیت برای تحریک سرمایه‌گذاری، ایجاد تعرفه‌های بالا جهت فولاد و آلومینیوم برای تقویت صنایع اصلی، اظهارات مقتدرانه علیه انتقال اجباری اموال و تکنولوژی‌های فکری آمریکا بالاختص توسط چین، افزایش قابل توجهی در بودجه نظامی و تلاش برای به دست آوردن زمین بازی برای کارگران، شرکت‌ها و کشاورزان آمریکایی، محدودیت بر همکاری با مجامع بین‌المللی، خروج از نهادها و سازمان‌ها و رژیم‌های بین‌المللی و برقراری تعرفه‌های تنبیهی و افزایشی بر کالاهای وارداتی (بالاختص کالاهای چینی) اهداف خود را در قالب حمایت‌گرایی و مرکانتیلیسم دنبال می‌کند؛ اما در حقیقت با تغییر

خط‌مشی اقتصادی، ایالات متحده در مسیر فراصنعتی شدن با واپس‌گرایی مواجه شد که نتیجه آن بر چین در جنگ تجاری و تغییر رویکرد اقتصادی این قدرت آسیایی محرز است. این جنگ تحمیل‌شده بر چین تاثیراتی انکارنشده بر اقتصاد تجاری این کشور داشته است. قدرت نوظهور آسیایی به دنبال اختلال در بازار اقتصادی خود با ایالات متحده در پی بازارهای مصرفی نوین، مسیر اقتصادی و تجاری خود را به آسیا تغییر داده است. چین در پی رفع برآیند منفی اقتصادی خود و همین‌طور حفظ رشد اقتصادی چندین ساله به آسیا به عنوان مکان نوین تداوم رشد و بازار مصرفی و سرمایه‌گذاری می‌نگرد. این امر با بررسی سیر اقتصادی آسیای مرکزی و قفقاز، آسیای شرقی و خاورمیانه با تمرکز بر حوزه خلیج فارس قابل مشاهده است. هر چند نمی‌توان تاثیر منفی این منازعه تجاری را از نظر دور داشت؛ تحلیلگران در خصوص ضعیف شدن تراز رشد اقتصادی جهانی هشدار می‌دهند که به دلیل اختلال و عدم قطعیت تجارت است. اگر اثرات تجاری منفی و مثبت عملکرد دو قطب اقتصادی جهان را در نظر بگیریم، با نگاهی فراتر از رقابت و منازعه اقتصادی آنچه نگران‌کننده است، گسترش نگرش حمایت‌گرایی ملی است. اما باید گفت که در جنگ تجاری بیشتر تولیدات چین به سمت سایر شرکای تجاری آمریکا حرکت می‌کنند. آسیا را می‌توان از برندگان این جنگ تجاری و برآیند اقتصاد سیاسی نوین ایالات متحده دانست. دول در حال توسعه آسیا با تحولات زیرساختی بهتر و بیشتر خواهند توانست از فرصت بوجود آمده بهره ببرند که ایران اسلامی نیز از این قاعده مستثنی نیست.

منابع و مأخذ

۱. تی کرن، جورج، آماوی، آبلاد. بخش اول کتاب نظریه‌های اقتصاد سیاسی بین‌الملل. مترجم اسفندیار محمدی. مجله دانشکده علوم انسانی. شماره ۵۴. سال ۱۳.
۲. تفضلی، فریدون. ظهور اندیشه‌ها و مکاتب فکری و نظریه‌های اقتصادی جدید در دوران انقلاب صنعتی ۱۷۵۰-۱۸۵۰. پژوهشنامه اقتصادی.
۳. موسوی شقایب، سید مسعود. (۱۳۸۶). مناقشات نظری در اقتصاد سیاسی بین‌الملل. پژوهشنامه حقوق و علوم سیاسی. سال ۲. شماره ۴. بهار.
۴. احمد، سلمان. بیک الکساندر. (۱۳۹۷). راهبرد امنیت ملی ترامپ؛ گونه جدید از مرکانتیلیسم. ترجمه اکبر بتوئی، جواد عرب یارمحمدی. مرکز بررسی‌های استراتژیک ریاست جمهوری.
۵. قیاسی، امیر. طباطبایی، محمد. (۱۳۹۲). راهبرد سیاسی و امنیتی آمریکا در قبال چین (۲۰۰۸-۲۰۱۲) بر اساس تئوری موازنه نرم. فصلنامه مطالعات سیاسی-اجتماعی جهان. دوره ۳. شماره ۲. پاییز و زمستان

۶. رفیع، حسین. بختیاری جامی، محسن. (۱۳۹۵). رویکرد نئومرکانتیلیست روسیه و چین به انرژی آسیای مرکزی. فصلنامه آسیای مرکزی و قفقاز. شماره ۹۵. پاییز
۷. حسن خانی، محمد. مسرور، محمد. (۱۳۹۶). ظهور چین؛ چالش‌های ایالات متحده آمریکا در مواجهه با قدرت روزافزون چین در روابط بین‌الملل. پژوهش‌های روابط بین‌الملل. دوره اول. شماره ۲۴. تابستان.
۸. تیشه‌پار، ماندانا. توپسرکانی، مجتبی. (۱۳۹۶). مبنای ژئوپلیتیک راه ابریشم آمریکا و چین در آسیای مرکزی. فصلنامه آسیای مرکزی و قفقاز. شماره ۹۹. پاییز
9. Gerry, paolo & padoan, carlo. (1986). neomercantilism and international economic stability. international organization. 40. No1.
10. Creative disruption. (2018). asia's winner in the us china trade war. a report by the economist intelligence unit limited 2018.
11. Sardana, m. m. k. (2019). causes and consequences of the escalating trade war between the us and china. isid discussion note.
12. Mallick, maj cen pk. (2018). us china trade war, analyses of deeper nuances and wider implications. vivekananda international foundation. vif paper. september.
13. Carvalho, Monique andre azeredo, other. (2019). emerging countries and the effects of the trade war between us and china. conomics department, UNISINOS, sao leopoldo.
14. Fouda, regine. (2012). protectionism and free trade, a country's glory or doom? .international journal of trade, economics and finance, vol, 3. no, 5. october.
15. Abiad, abdul. baris, Kristina. others. 2018. the impact of trade conflict on developing asia. ADB economics working paper series. No, 566. december.
16. Woetzel, jonathan. others. (2019). china and the world, inside the dynamics of a changing relationship. mckinsey global institute. july
17. Gussarava, anna. andzans, maris. (2018). economics relation and trade mapping strategies of Russia, usa and china towards central asia. the central repository of the university Duisburg essen. september
18. Felbermayer, Gabriel. marina steininger. (2019). trumps trade attack on china, who will have the last laugh?. GESifo forum. march
19. Greenman, david a. (2018). trumponomics in post industrial America: understanding the causes of deindustrialization and its role in the emergence of right wing populist economics. honors economics thesis. university of new york

سایت

۲۰. بررسی مبادلات تجاری در دنیا با محوریت جنگ ارزی با تاکید بر چین و آمریکا. قابل دسترسی در سایت خبری تحلیلی ناظر اقتصاد. قابل دسترسی در: <http://monitoreconomy.ir>
۲۱. چین بی‌اعتنایی خود را به تحریم‌های آمریکا علیه ایران نشان داد. آبان ۱۳۹۸. قابل دسترسی در: <https://ir.sputniknews.com/iran/201910255391497>

